

روی عن رجل صالح انه قال ما شجعت قط الا عصيت  
 الله او سميت بالمعصية ثم شرع المص في حكاية كلام ذلك  
 الشيخ ونفس را چندین که تو بر روی ای علی هذا الوجه  
 الذي تبيها به تجزيك لاند واید روزی که ترا بدرد  
 مضارع من دریدن **بیت** یکی یکم دلگرمی پرورد  
 اشاره ایحکایه و عمثل لم یج النفس جو پرورده  
 شدای صا و مرقی خواجه را ای صا صبه پروردی ای  
 اهلک **حکایت** در سیرت اردشیر با بکان اسم  
 ملک من الملوک الساسانیة هذا غیره و غیره سفندیار  
 اعلم است که حکیم عرب را بر سید که روزی با والوجه  
 چه مایه طعام باید خورد فیه تنبی علی انه یبغی بسلامتین  
 ان یطلبوا حفظ الصحة فان به نیستند بر المله اذ فکر  
 العلیل علی کنت ذلك لطیب صد دم سگ ای  
 وزنه من الطعام کتای بی کند کنت ای الملك المذکور  
 این قدر چه قوت تشدید الواد و بد حکم کنت هذا  
 المقدره یحکم و ما زاد علی ذلك فانت حامله یعنی نفسیه  
 من المص ابن قدر ترا بر بای می دارد و بر چه برین  
 زیاده کنی حال الی **بیت** خوردن مبتدا بر ای  
 زینت خیره و ذکر کردنت عطف علیہ تو معتقد  
 که زینت از هر خوردنت قبل فی الترجمة **بیت**  
 یکم و بر ملک دخی ذکر ای یکم چون سن نو که معتقد  
 دیر ملک یکم چون **حکایت** دو درویش خراسان  
 ملازم صحبت یکدیگر بود ندی و سیاحت کردند  
 قدر میانیم فی او بل البنا لفتانی و من بینه مناسک  
 باقی مختار الصیاح و اعاده بنا حیف قال فی حیا الصیاح  
 سماع فی الارض ریح سجا و کما یخرج الیادای ذریعته  
 غفل عاذ بکی ضعیف بود که بهی بفتح الیاد و شیب

بگو که

افطار

افطار کردی بیا و الحکایه فی ثلثه مواضع وان ذکر قوی  
 که روزی بیا و الوصیه ظرف سر با ر خوردی فضا  
 و فی بعض النسخ اتنا بر و در شری بیا و الوصیه تهتمت  
 جاسوسی با لب المصدری کتفا و اندر در و و را در خانه  
 کردند ای جسد منافیه و درش را مکمل کله الحکایه فی الی  
 در آوردند ای بنوا باطن بعد از و بدقت معلوم شد که  
 یکی کسب در کتف اندر فتح الیاب قوی را دیدند مرده  
 و ضعیف جان سلامت برده درین سخن نمایند  
 ای الناس هکلی کنت ظافرا من عجب بودی که آن یکی  
 بسیار خورد و ضعف ترکیبی بود طاقت بی نواست  
 بالیا و المصدری اعلم ان لفظ نواستی المعان الاول یعنی  
 حسن الحال و الغنا و الثریة و الثانی فی بعض العکس  
 و الثانی اسم الاله و الرابع اسم مقام من مقام  
 الموسيقى و الخی مس یعنی الرمن کذا فی بحر الغریب  
 و قال فی الصحاح الثانی رسی یعنی النعمه و الظاهر  
 ان المراد هنا هو المعنی الاول و الاخر من فسر قوله  
 یعنی بی زادی فلم یأت یعنی من معناه نداشت  
 ای بر نصیر علی عدم حسن الحال او علی عدم النعمه  
 شد فان ذکر ای الضعیف خورش من دار و وصف  
 نویسی بود ای کان ضایط النفس بر عادت خود  
 صبر کرد و سلامت ماند قطع جو کم خوردن  
 طبیعت شدای اذ کان قلة الاکل طبیعه کسی را  
 ای لا یحسب الریاضه جو سختی پیشش اندیش  
 الخس مع عدم الاکل سهوا کرد و بقدر علی الصبر  
 و کرن پرورست و صف نویسی اندر فراغ حریکی  
 بالیا و المصدری فیها بنهار یعنی بمیرد غفلت فی الترجمة  
 مثنوی کشی بی خواب و لا جو کم یکبار حتی کون کلاه بکن

مطلب  
بیا این نظر تو  
این کسب علی

بگو که